

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس چہارم

سید محمد حسن طہرانے

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وَرَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

بحث در حدیث عنوان بصری بود که آمد خدمت امام صادق علیه السلام و تقاضای دستور و موعظه را کرد. حضرت دو نکته‌ای را به او متذکر شدند؛ نکته اول مربوط به جهت خارجی ایشان بود و نکته دوم مربوط به جهت داخلی و قضیه شخصی ایشان بود. نکته اول این بود که من در ارتباط با تو محدودیت دارم مرا زیر نظر دارند و این، ارتباط و مراوده مرا با تو محدود می‌کند؛ اِنِّی رَجُلٌ مَطْلُوبٌ. صحبت به اینجا رسید که از نقطه نظر دستگیری و حرکت انسان به سوی کمال، حضور و غیبت امام علیه السلام دخالتی ندارد و همانطور که حضرت با حضور و با ظهور خود موجب رشد و تعالی و ترقی افراد به سوی کمالات انسانیّت و مقصد اعلی هستند، از نقطه نظر باطن در مقام غیبت هم

مسأله از همین قرار است و فرق نمی‌کند و عرض شد چه فرق می‌کند بین زمان غیبت امام زمان علیه السّلام، که حضرت از دید ما پنهانند و بین زمان حضور امام علیه السّلام، برای افرادی که با آن حضرت ارتباطی ندارند. فرض کنید که امام علیه السّلام در مدینه هستند در زمان امام صادق علیه السّلام، خیلی افراد بتوانند با آن حضرت ارتباط داشته باشند، آن افرادی هستند که در مدینه اند، در شهرهای دیگر که با حضرت ارتباط ندارند؛ پس چه فرقی کرد حضور و غیبت؟ اگر منظور دیدن ظاهر است، فقط افراد یک بلد می‌توانند از حضور ظاهری آن حضرت بهره‌مند بشوند؛ آنهاییکه در مکه اند آنهایی که خارج از عربستان هستند، آنهاییکه که در بلاد ایران در آن موقع بودند، در ماوراء النهر بودند، اینها چی؟ اینها که اصلاً حضرت را شاید در عمرشان هم یکبار هم نمی‌دیدند، یعنی همه اینها راهشان به سوی خدا بسته است؟ فقط راه به سوی خدا منحصر است به آن افرادی که در مدینه هستند؟ خیلی حرف، حرف نسجیده‌ای است. ارتباط انسان با پروردگار، ارتباط، ارتباط مادی نیست تا اینکه نیاز به حضور داشته باشد، ارتباط، ارتباط قلب و ملکوت است و در عالم قلب و ملکوت بُعد زمانی و مکانی مطرح نیست، زمان و مکان دو پدیده از پدیده‌های عالم طبع و ماده است و در حرکت انسان به سوی کمال، که حرکت در طول پدیده‌های وجودی انسان است، اصلاً زمان و مکان دخالت ندارد. آنچه که بر یک سالک می‌گذرد در حرکت به سوی خدا، عبارت است از عبور از عوالم غیب که عوالم غیب، عبارة أُخری ملکوت شخص است، و در عالم ملکوت بُعد زمانی و بعد مکانی اصلاً مطرح نیست. البتّه کیفیت اطلاع امام علیه السّلام و نحوه دستگیری مقام ولایت، اینها انشاءالله اگر خدا بخواهد برای جلسات بعد، منتهی به نحو گذرا و به نحو اجمال، این مطلب را امشب در اینجا عرض می‌کنم.

وجود مبارک امام علیه السلام کتاب مبین است ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي

إِمَامٍ مُبِينٍ﴾^۱ یا فی کِتَابِ مُبِینٍ که تعبیر از کتاب مبین امام علیه السلام است و نفس معصوم است. کُلَّ شَيْءٍ عبارت است از ما سوی الله هر چیزی که بر او اطلاق شیء می شود؛ هر چیزی که بر او اطلاق شیء می شود، این در امام مبین احصاء شده؛ احصاء یعنی جمع آوری؛ یعنی خداوند متعال تمام اشیاء را در امام مبین جمع آوری کرده است و در آنجا قرار داده است. ما یک بدنی از امام می بینیم که نشسته، در کنار ما هم نشسته، اما این امامی که از نقطه نظر ظاهر در مرئی و منظر ماست و با بدن ملکی خود در کنار ما قرار دارد، حقیقتی در آن نهفته است که آن حقیقت، علّت خلقت و علّت دوام خلقت جمیع موجودات است که بر او اطلاق ما سوی الله می شود. تمام موجودات به علم حضوری، یعنی همانطوری که انسان وجود خود را احساس می کند، ملکات خود را احساس می کند، انسان غرائز خود را احساس می کند، نیاز ندارید شما، شخصی بیاید به شما بگوید که آقا! شما دارای حافظه هستید. می گوید: خودم می فهمم دارم یا ندارم. نیاز ندارید شما کسی بیاید به شما بگوید: آقا! شما دارای این خصوصیات نفسانی هستید. می گوئید: خودم بهتر می دانم دارم یا ندارم. این وجدان شما، غرائزتان را و صفاتتان را و ملکاتتان را، این ادراکی که دارید، خوب دقت کنید، این ادراکی که داریم، آیا شخصی از ما به این ادراک نزدیکتر است یا نه؟ نزدیکتر نیست دیگر. وقتی که یک مریضی پیش یک پزشک می رود تنها کاری که یک پزشک می کند این است که مطلع می شود این مریض چه مرضی دارد، دیگر بیش از این که چیزی نمی فهمد، اما آیا پزشک درد آن مریض را هم احساس می کند؟ این را که دیگر احساس نمی کند؛ این دیگر توی خود مریض است؛ مریض است که درد را احساس می کند؛ خیلی پزشک ماهر باشد و خبیر باشد، این است که حداقل

می‌فهمد این فلان جاش مریض است. فرض کنید که الآن آپاندیسیت گرفته و باید فوراً عمل بشود و إلاً برایش خطری پیش می‌آید؛ خیلی پزشک ماهر باشد متوجه می‌شود این پریدگی رنگ این مریض، این ناشی از انسداد شریان قلبی است، نمی‌گذارد فرض کنید که من باب مثال خون و اکسیژن به ریه و اینها برسد، این الآن رنگش پریده، خیلی اگر ماهر باشد؛ اما آن دردی را که الآن مریض دارد می‌کشد و آن الَمی را که الآن دارد احساس می‌کند آن را که دیگه پزشک نمی‌فهمد؛ دیگر در اختیار او نیست. پس خود این مریض از این دردی که برای او حاصل می‌شود از همهٔ افراد آگاهتر است نسبت به این، تا غیر از او. درست است؟ کاملاً مطلب رسید؟ حالا، عرض من این است که امام علیهاالسلام از این احساس درد به مریض، نزدیکتر است به خود مریض؛ این را می‌گویند امام. یعنی چطور من الآن این درد را در وجود خودم دارم احساس می‌کنم و هیچ کس در این ادراک، از من به من نزدیکتر نیست و در این هیچ جای شک و شبهه‌ای نیست، امام علیه السلام با احاطهٔ عَلی و ولایی که دارد از همین احساس من به دردم نزدیکتر است.

وقتی که شما بخواهید از یک مدرکی عکسبرداری کنید، یک وقت شما این را می‌برید فرض کنید که در یک دستگاه فتوکپی، زیراکس، این را می‌دهید یک زیراکس از رویش می‌گیرند؛ بعد بخاطر اینکه دوباره این اصل، دستخوش مسائل نامناسبی و کثیفی که باعث از بین رفتن نشود، این اصل را نگه می‌دارید، از روی آن زیراکس، یک زیراکس دیگر، یک فتوکپی دیگر می‌گیرید، اگر قرار باشد انسان از یک کتاب اصل، هی بیاید فتوکپی بگیرد از بین می‌رود. لذا این اصل را یک مرتبه از رویش یک عکس برمی‌دارند و بعد می‌گذارند کنار، دیگر با او کاری ندارند. در عالم خلقت نسخهٔ اصلی پدیدهٔ عالم خلقت، وجود امام علیه السلام است؛ نسخهٔ اصلی. این را از این نظر می‌خواهم خدمتتان عرض کنم تا

ارتباط بین خودمان و بین امام علیه السّلام روشن بشود، که چه ارتباطی است. نسخه اصلی، وجود امام است، ما نسخه زیراکس هستیم؛ یعنی ما در ارتباط با آن خصوصیاتمان و با صفاتمان، نسخه چی هستیم؟ زیراکس هستیم؛ فتوکی هستیم؛ خلاصه همه ما فتوکی هستیم. آن نسخه اصلی آن چیه؟ آن وجود امام علیه السّلام است و آن نفس مبارک امام است که احاطه علی دارد؛ یعنی علت برای این نسخه زیراکس است؛ این نسخه فتوکی است؛ حالا این نسخه فتوکی هم خودش نسخه‌های دیگری دارد. فرض کنید که می‌برند عکسبرداری، عکس برمی‌دارند، عکس معده انسان؛ اینها دیگر نسخه های چیه؟ زیراکس بعد از زیراکس است؛ فتوکی بعد از فتوکی است. این حالا مربوط به چیه؟ مربوط به بدن است، اگر ما دستگاههایی داشته باشیم که آنها بیایند از روح ما هم عکس بردارند، از صفات ما هم عکس بردارند، از ملکات ما عکس بردارند، تمام اینها فتوکی روی فتوکی است و جالب اینجاست که خود فتوکی و خود زیراکس هم باز، اصلش وجود امام علیه السّلام است. اینکه دیگر خیلی مسأله دقیق و باریک می‌شود و دیگر بیش از این دیگر در اینجا مسأله را إطاله ندهیم. این حقیقت، حقیقت امام است ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ که در روایات، در

ذیل این آیه، از امام مُبیین، تعبیر به نفس معصومین علیهم السّلام شده است.

عبارتی و روایتی از امام زمان علیه السّلام در اینجا هست؛ حضرت می‌فرماید: ما بنابر تقدیر و مشیت الهی است که غائب شدیم؛ مشیت الهی اقتضاء کرده؛ حالا این مشیت الهی بر چه اساسی است، خودش می‌داند؛ ما نمی‌دانیم. چرا امام زمان باید غائب بشود؟ خدا خودش می‌داند. البتّه مطالبی ذکر می‌کنند ولی حقیقتش تقدیر و مشیت اوست. ولی صحبت در این است که امام

علیه‌السلام می‌فرمایند: این غیبت من هیچ تأثیری در ارتباط بین من و شما و ارتباط بین شما و خدا ندارد. نَحْنُ و إِنَّ كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ حَسَبُ الَّذِي أَرَانَاهُ اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَ لِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ. حضرت می‌فرمایند: «گر چه ما به وجود ظاهری خود از شما غائب هستیم و به بدن عنصری خود، از شما، ما دور هستیم و از مساکن ظالمین، ما دوری گرفتیم، این بر اساس مصلحت خداست؛ یکی برای ما و یکی هم برای شیعیان ما، مصلحت الهی اقتضاء می‌کند تا مادامیکه دولت دنیا در دست فاسقین باشد و در دست جهال باشد، ما از مردم دور باشیم.» حالا کی این مصلحت اقتضاء ظهور را می‌کند؟ آن را دیگر ما نمی‌دانیم، ما از وقت خبر نداریم. باید مردم پذیرای ظهور حضرت باشند؛ پذیرا باشند، ادراک کنند، حقیقت خلعی را که به واسطه عدم دسترسی با امام علیه‌السلام برای آنها پیدا شده است. البته عموم مردم، اما خواص مردم، آنها که برایشان ظهور و غیبتی نیست.

یکروز از مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله علیه - تقاضا کردیم که یک برنامه ای، کاری، ذکری، چیزی به ما بدهند؛ یک دستوری که ما امام علیه‌السلام را ببینیم، حضرت را ببینیم؛ من هفده سالم بود، در سفر دوّمی که به عتبات مشرف شده بودیم بعد از سفر حج، در خدمت مرحوم والد - رضوان الله علیه - البته جدی هم نبودم، الآن راستش را بخواهم بگویم، همینطوری گفتیم، حالا یک چیزی بپرانیم، حالا به ما دادند، دادند، ندادند هم که خب هیچ چی، طوریمان نمی‌شود. ایشان یک خنده ای کردند و خیلی خنده ملیحی و فرمودند که: اگر می‌خواهی ظاهر امام را ببینی، بیا این دستورت، یک چیزی به من فرمودند؛ ولی مسأله، دیدن ظاهر دردی را دوا نمی‌کند؛ گفتند اگر می‌خواهی بیا! چهل شب این را بگو - چهل شب یا بیست شب - این را بگو و امام را می‌بینی، حتّی با حضرت

هم فرمودند، صحبت هم می‌کنی؛ ولی دیدن ظاهر دردی را دوا نمی‌کند؛ عمده این است که باطن متصل به امام بشود؛ این مهم است برای. من هم دیدم راستش، حوصله این اذکار را ندارم، ولش کردم. وقتی یک همچنین شخص بزرگی دارد به انسان می‌گوید که ظاهر امام دیدن چندان مهم نیست؛ خب اینهایی که پیغمبر را می‌دیدند، پیغمبر که از امام زمان بالاتر بود، چه نفعی برای آنها داشت، چه نفعی داشت؛ آن کسانی که در زمان پیغمبر می‌آمدند و آب وضوی پیغمبر را به سر و روی خود می‌زدند، بعد از رحلت پیغمبر کجا رفتند؟ آمدند درب خانه دخترش را آتش زدند؟ اینها کجا بودند؟ کجا رفتند اینها؟ اینهایی که وقتی پیغمبر از یک غزوه، از یک مسافرتی به مدینه می‌آمد، فرسنگها می‌آمدند بیرون و استقبال می‌کردند از پیغمبر، با این خصوصیات، کجا بودند وقتی که ریسمان به گردن امیرالمؤمنین انداختند و او را با این نحو به مسجد کشاندند؟ اینها ملاک نیست، معرفت ملاک است؛ معرفت کی داشت؟ سه نفر؛ سلمان و ابوذر و مقداد، اگر راستش را از من بخواهید یک نفر بود، آنها سلمان بود؛ اگر راستش را بخواهید! آن دو تا معرفت داشتند و وایستادند و پا برجا بودند ولی سلمان چیز دیگری بود.

بعد حضرت می‌فرمایند - امام علیه السلام - : فَإِنَّا يُحِيطُ عَلِمْنَا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ «ما احاطه علمی داریم بر اعمال شما، هر عملی را بخواهید انجام دهید، آن، علمش پیش ماست.» یعنی چی؟ یعنی الآن که من دارم برای شما صحبت می‌کنم، نسخه اصلی این حرفهای من، الآن در نفس امام است. آنوقت در اینجا اصلاً می‌شود تصور کرد، ای بقیة الله! ای امام زمان، آیا تو بر احوال ما آگاهی؟ آیا تو از ما چیزی را می‌دانی؟ آیا توسل ما را می‌بینی؟ نسخه اصلی اش الآن آنجاست و مطلبی را که من می‌گویم، معلول و وجود نازل آن

نسخه اصلی است؛ آنوقت دیگر یعنی چه اطلاع امام، این یعنی چی؟ علم امام، علم حصولی که نیست؛ علم حصولی یعنی انسان خالی الذهن است نسبت به مطلب، در تصوراتش، در تصدیقاتش ذهنش خالی است، شخصی باید بیاید مطلبی را به انسان بگوید، این را می‌گویند علم حصولی؛ کتابی را انسان باز بکند تا مطلبی را بفهمد؛ وقتی که امام علیه السلام غائب از ماست در عین حال می‌گویند: ما احاطه علمی بر اعمالتان داریم **وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَخْبَارِكُمْ** «هیچ خبری و هیچ حادثه‌ای و هیچ پدیده‌ای در شما نیست الا اینکه بر ما واضح است.» این علم چیست؟ این علم دیگر علم حصولی نیست، این علم، علم حضوری است. چون در علم حصولی است که انسان باید با شخص در ارتباط باشد، با آن مطلب در ارتباط باشد. این علم حضوری است. علم حضوری یعنی نفس الشیء و نفس الحادثة و نفس آن پدیده در وجود شخص حضور عینی داشته باشد. در اینجا است که علم با عین و معلوم با عین خارجی اتحاد پیدا می‌کند در نفس امام.

بعد حضرت می‌فرمایند: شما خیال کردید ما شما را رها می‌کنیم، **إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ** ما اهمال نداریم؛ در مراعات شما ما اهمال نداریم. **وَلَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ** ما شما را فراموش نمی‌کنیم **وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ** اگر این نباشد می‌دانید چه بر سرتان می‌آید؟ ما صبح از خواب بلند می‌شویم، لباس می‌پوشیم، می‌رویم بیرون، برمی‌گردیم سرکارمان، تمام این کارها را انجام می‌دهیم، خبر نداریم که آن امام علیه السلام آن طرف دنیا نشسته دارد چکار می‌کند؛ راحت، بی خیال؛ مثل یک بچه‌ای که بلند می‌شود فقط به پدرش می‌گوید: پدرجان ما را مسافرت نمی‌بری؟ می‌گوید: چرا! مسافرت می‌برم. فقط

سوار ماشین می‌کند و می‌آورد و هواپیما و بعد می‌برد در آنجا؛ اما نمی‌داند این پدر دنبال چه مسائلی رفته؛ رفته است کار کرده، پول تهیه کرده، گذرنامه گرفته، مسائل را همه را زیر نظر گرفته، مشکلات را برطرف کرده، چه کرده، چه کرده، مسائلی که ممکن است اتفاق بیفتد همه را در نظر گرفته است؛ آقاجانش این را سوار ماشین کرده، برده مسافرت و برگردانده است؛ پدر این بابا در آمده؛ ما هم صبح از خواب بلند می‌شویم می‌رویم سر کار؛ هیچ خبر داریم در طول راهی که داریم می‌رویم، به سر کار می‌رویم، جریاناتی که اتفاق می‌افتد؟ بالا، پائین؛ آن مسائلی که در عالم قضا و قدر است؟ آن مسائلی که می‌خواهد به انسان بخورد؟ آن جنودی که می‌خواهند با انسان تماس بگیرند؟ در راه انسان خلل ایجاد کنند، مانع ایجاد کنند؟ کی دارد اینها همه را تنظیم می‌کند و درست می‌کند و موانع را برطرف می‌کند؟ کی دارد این کارها را می‌کند؟ اطلاع ما نداریم؛ همین قدر بگویم اگر یک لحظه، اگر یک لحظه سِرِّ ملکوت برای کسی بخواهد روشن بشود، بدون اینکه اطلاع و آمادگی نفسانی برای این اطلاع انسان داشته باشد، اصلاً بدن نمی‌تواند تحمل کند و متلاشی می‌شود و به طور کلی تمام نظام انسان، همه مختل می‌شود؛ انسان را می‌آورند، یواش، یواش، یواش، به او سعه می‌دهند، به او قدرت می‌دهند تا یک چیزی نشان بدهند. دوباره حرکت می‌دهند، دوباره همینطور، بالا، پائین، یک چیزی و همینطوری هم نشان نمی‌دهند! گوش آدم را یک خرده می‌گیرند، فشار می‌دهند، ول می‌کنند، دوباره یک خرده، این دفعه یک خرده سفت تر، این دفعه یک خرده ... خلاصه؛ با آدم راه می‌آیند؛ یک شیرینی دهان آدم می‌گذارند، یک آب نبات دهان آدم می‌گذارند، یک خرده انسان حرکت می‌کند، دوباره چی؟ خلاصه خودشان بهتر می‌دانند دیگر، ما که نمی‌دانیم؛ همین جوری هم نیست. حالا اینها انشاءالله بماند برای بعد؛ الآن نترسانمتان، الآن

خوب نیست، فعلاً از مطالب شیرین، گر چه همه‌اش خوب است، همه‌اش خوب است؛

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ وین عجب من عاشق این هر دوضدّ همه‌اش یکی است. وقتی که مقصد یکی است، راه را چه تفاوت که سهل باشد یا سخت باشد، مقصد به یک جا دارد منتهی می‌شود.

امام مجتبی علیه السّلام می‌فرمایند: اگر مؤمنین بدانند که خداوند در آخرت چه نعماتی برای آنها مقدر کرده است - وقتی که می‌روند در آخرت، وقتی می‌روند آن دنیا، اگر بدانند - می‌گویند: ای کاش خدا ما را در این دنیا بیشتر مبتلا می‌کرد. ما الآن بیهوشیم؛ ما الآن گیجیم؛ ما خبر نداریم، خبر نداریم دیگر، ما نمی‌دانیم چه مسائلی هست و چه جریاناتی هست، اطلاع نداریم. وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ «اعداء شما را له می‌کردند، دشمنان شما را له می‌کردند» این مقام، مقام ولایت است؛ ولایت یعنی احاطه علی و احاطه واقعی بر همه مقدرات و بر همه نفوس؛ ولایت یعنی کیفیت تدبیر و نزول حقیقت توحید در عالم کثرت، وقتی که یک حقیقت توحید می‌خواهد نزول کند، در عالم کثرت، این پخش می‌شود؛ متراکم می‌شود؛ انبساط پیدا می‌کند؛ علم پروردگار می‌خواهد نزول پیدا کند در عالم کثرت، این علم می‌آید پایین، به جبرائیل که می‌رسد، به پیغمبران که می‌رسد و نفوس مقرب که می‌رسد، یک نحوه است، به ملائکه که می‌رسد، یک نحوه است، به ارواح که می‌رسد یک نحوه است، می‌آید پائین همینطوری، تا به تمام... انسان می‌رسد یک نحوه است، حیوان می‌رسد یک نحوه است، جمادات یک نحوه است و نباتات یک نحوه است؛ تمام اینها چیه؟ اینها علم پروردگار است. این علم می‌آید در حیوان، به دنبال تغذیه می‌رود، به دنبال معاش می‌رود؛ این علم می‌آید در زنبور عسل، این

علم می‌آید در پشه، این علم می‌آید در حشرات، این علم می‌آید در حیوانات، این علم می‌آید در وحوش؛ تمام این علوم می‌آید پخش می‌شود، متراکم می‌شود، آنچه که در زنبور عسل است، مگس از او اطلاع ندارد، آنچه که در مگس است، پشه از او اطلاع ندارد، آن خصوصیتی که در شیر است، پلنگ از او اطلاع ندارد، فیل از او اطلاع ندارد، غنم از او اطلاع ندارد، گاو از او اطلاع ندارد؛ تمام اینها چیه؟ علوم مختصّ به خود دارند؛ انسان اطلاع ندارد. این علم چیه؟ می‌آید در کثرت منتشر می‌شود، پراکنده می‌شود، تمام این نزول این علوم و سیر نزولی این علم پروردگار، اسم علیم پروردگار در مظاهر کثرت، کی عهده‌دارش است؟ امام علیه السّلام است.

یک عبارتی ادیسون دارد، عبارت جالبی است - البتّه به اندازه خودش فهمیده است، به همان مقدار - می‌گوید: اختراع عبارت است از نود و نه درصد تلاش و کوشش و یک درصد الهام؛ حالا ما عکسش می‌کنیم، نود و نه درصد الهام است، یک درصد تلاش است؛ چون هر تلاشی نتیجه فکر است و فکر تلاش می‌آورد و تلاش فکر می‌آورد و آن فکر تلاش می‌آورد تا اینکه به نتیجه برسد. از انیشتن سؤال می‌کنند که این اکتشافات شما، چگونه برای شما پیدا می‌شود؟ می‌گوید: اکتشاف چگونگی ندارد، جرقه‌هایی است که به انسان می‌خورد. نشستی، یک مرتبه یک جرقه می‌خورد، کی این جرقه را می‌زند؟ شما که خبر نداشتی؛ کی می‌آید این جرقه را بزند؟ کی این فکر را می‌آید می‌اندازد؟ این را می‌گویند تقسیم چی؟ مظهر اسم علیم. آنی که می‌آید اداره می‌کند و تدبیر می‌کند و به هر ظرفی به مقتضای ظرفیت خودش آن علم را اضافه می‌کند، آن کیه؟ آن امام علیه السّلام است.

می‌گویند یکی از علماء، یک روز در درس گفته بود که این مطالبی را که ما الآن می‌خوانیم و این مباحث و اینها، معلوم نیست حضرت ابوالفضل و اینها از این مسائل خبر داشته باشند. حالا من این را دارم می‌گویم خیلی ما حالا احترام بخواهیم بگذاریم، روی سر امام احترام می‌گذاریم؛ امام علیه السّلام علمش لدنّی است و دیگر آن را کاریش نمی‌شود کرد؛ اما حضرت ابوالفضل بالأخره شخص صالحی بود، عبد صالحی بود، چه بود... آمد کربلا و برادرش و اینها... ولی این علموی که ما داریم، اینها یک چیزهایی است که اینها با زحمت، تلاش، خلاصه مطالعه، از این مسائل برای انسان پیدا می‌شود. این را داشت به شاگردانش می‌گفت. ظاهراً در زمان میرزای قمی بوده است. شب حضرت ابوالفضل را خواب می‌بیند، می‌گوید: خب! بیا ببینیم؛ یک مسأله اصولی مطرح می‌کند و شروع می‌کند بحث کردن، با همان دو جمله اول می‌ماند. صبح بلند می‌شود و خلاصه استغفار و فلان و از این حرفها.

ما خیال می‌کنیم این چیزهایی که به دست آوردیم و این علموی که به دست آوردیم، اینها را از خانه خاله‌مان آوردیم؛ نه جانم! قبل از اینکه تو بخواهی اینی را که به دست آوردی، بخواهی بیان کنی، نسخه اصلی‌اش آنجاست؛ از آنجا تو مغز تو انداختند، از آنجا در قلب تو انداخته‌اند، از آنجا تو سر تو انداختند، کجای کاری؟

می‌گویند یک روز یکی از علمای طهران که منزلش هم در همان طرفهای پارک شهر و آن طرفها بود، حوزه‌ای داشت در همان محدوده، در همان جا حوزه درسی داشت و آنجا صحبت می‌کرد و...، درس می‌داد؛ ظاهراً لمعه درس می‌داد. یک روز در بین درس یک اشکالی نسبت به مرحوم شهید پیدا می‌کند؛ مرحوم شهید اوّل یا شهید ثانی - هر دوی اینها از بزرگان بودند؛ هم شهید اوّل و هم

شهید ثانی، منتهی شهید ثانی آنطوری که از احوال و حالات ایشان پیداست در مسائل عرفانی از شهید اول قوی‌تر بوده، ولی هر دو از علماء، از اخیار، از عبّاد، از صلحاء، از اولیاء، از بزرگان... هر چه راجع به اینها بگوئیم، کم گفتیم و اصلاً مشخص است وقتی که انسان لمعه را می‌خواند و مطالعه می‌کند، می‌بیند که اصلاً این یک نوری دارد که این نور در سایر کتب فقهی کمتر پیدا می‌شود. این به خاطر نفس این بزرگواران است که این را نوشتند و آلاً این استدلالها در جای دیگر هم هست؛ کتب دیگری هم هست - و این اشکال به ذهنش می‌آید و مطرح می‌کند و بعد اعتراض می‌کند - با یک لحن تمسخرآمیزی - به شهید اول: که خوب بود بیشتر اول مطالعه می‌کردید، بعد این را می‌نوشتید؛ یا مثلاً یک همچنین لحن غیر مناسبی، بیان می‌کند. وقتی داشته درس می‌گفته، یک درویشی آن کنار مجلس نشسته بوده و به حال خودش مشغول بوده است. درس تمام می‌شود می‌رود منزل، شب می‌خواهد برای درس فردا مطالعه کند، کتاب را باز می‌کند هر چه مطالعه می‌کند، می‌بیند چیزی نمی‌فهمد؛ اصلاً نمی‌فهمد. چیه؟ خیلی عجیب است. انگار مثل بچه کلاس اول، اصلاً هیچ چیز حالیش نیست. یعنی چی؟ برای خود من اتفاق افتاده، اینی که خدمتتان می‌گویم، ما خودمان به سرمان آمده. ما یک وقتی همان لمعه و اینها می‌خواندیم، یک چیزی حالا در ما خطور کرد، من رسیدم به یک عبارتی، هر چه این عبارت را خواندم، من لمعه درس می‌دادم هر چه نگاه کردم دیدم نمی‌فهمم؛ عبارت «لکنّه» بود، لفظ لکنه، ما «لکنّه» را اصلاً نمی‌فهمیدیم چیست؛ «لکنّه» می‌خواندیم، «لکنّه» خواندیم؛ هر جوری که... آنوقت اینها معنا ندارد؛ همینطور ماندیم. خلاصه با یک حال ناراحتی خوابیدیم؛ شب خوابیدیم؛ در مدرسه بودم. بعد صبح خیلی از خودم شرمند شدم؛ آخر من اینطور، فلان... چرا نمی‌فهمیم؟ صبح یک طلبه‌ای آنجا بود، شاید سیوطی

می‌خواند، سیوطی خوان بود - حالا ما لمعه را درس می‌دادیم، این سیوطی می‌خواند و رفقای طلبه می‌دانند چند سال بین سیوطی و لمعه فاصله است - آمد آنجا گفتم که: آقا بیا ببینم این را شما چه جوری می‌خوانی؟ این عبارت را. یک دفعه دیدم خیلی روان خواند: فلان، فلان ... لکنه گفتم: خب بس است. مسأله روشن است. حالا خودش معنایش را نمی‌فهمید. اما ما دیدیم این عبارت را «لکنه» خواند. گفتیم: خدایا فهمیدیم؛ هر چه بود بالأخره فهمیدیم. این آقا شب دید اصلاً مطالعه نمی‌تواند بکند. صبح آمد و گفت: حالا پا شویم برویم همین جوری سر درس، دیگر ببینیم چه می‌شود بالأخره. صبح بلند شد آمد و کتاب را باز کرد دید هیچ چیز حالیش نیست - این درویش هم گرفته آنجا نشسته - هیچی نفهمید. گفت که: امروز تغیر حالی برایم پیدا شده، مزاجم خیلی اجازه نمی‌دهد، دوستان رفقا انشاءالله، درس تعطیل باشد برای بعد. آنها گفتند: خیلی خب. بلند شدند رفتند، خبر از حال بیچاره نداشتند. این خیلی متحیر از مسجد می‌آید بیرون و از طهران می‌آید بیرون - خب طهران آن موقع محدود بوده - حرکت می‌کند می‌آید بیرون و در یک مزرعه‌ای در بیرون، همانجا بوده، گرفته نشسته بوده و خیلی غمگین، خیلی ناراحت، سر به زیر، خلاصه این قضایا از چه قرار است. یک دفعه می‌بیند آن درویش آنجا گرفته نشسته. گفت: حاج آقا سلام علیکم. یک نگاه کرد و گفت: ای داد بی‌داد، ما خیلی از این خوشمان می‌آمد، حالا اینهم در این بزنگاه آمده می‌گوید: حالت چطور است؟ نتوانستی امروز درس بدهی؟ چرا؟ سوادت کجا رفته؟ گفت: عجب گرفتاری شدیم. خلاصه، این هی درویش می‌گفت و این آقا ... بعد گفت: جان من! اهانت به شهید کار آسانی نیست؛ این علمی که خدا بهت داده از برکت همین بزرگان به تو داده؛ آنوقت تو می‌آیی کتاب شهید را درس می‌دهی بعد به او اهانت می‌کنی؟! بلند شو توبه کن؛

برو توبه کن؛ خدا بهت سواد را برمی گرداند - حالا همین گرفته بود، همین درویش - گفت: بیا! تو توبه بکن خدا بهت بر می گرداند. خلاصه آن بنده خدا یکدفعه احساس کرد، دید نه، بلد است، دوباره برگشت سر جای اولش و احساس کرد که مطلب را می فهمد.

حالا صحبت در این است که این علوم و آن مسائلی که هست، این یک نظامی دارد، یک تدبیری دارد، این را من نسبت به علم گفتم، شما نسبت به هر چه می خواهید، دیگر، چکار کنید، حساب کنید؛ نسبت به هر چیزی ما می خواهیم دیگه حساب کنیم. امشب اگر خدا بخواهد، دیگر این فقره را می خواهیم بالأخره تمامش کنیم، این را حالا به همین مقدار قدرت همینطور است؛ حیات همینطور است؛ علم همینطور است؛ رزق همینطور است. ما الآن در وجود خودمان قدرت می بینیم، قدرت داریم یا نداریم؟ قدرت داریم. من این لیوان را الان بلند می کنم این بخاطر اینکه قدرتی که دارم، این قدرت از کجا آمده؟ یک دست مدیر و مدبری هست که آن قدرت را از پروردگار می گیرد و این مقدار محدود را در من قرار می دهد؛ نه بیشتر و نه کمتر. همان دست و آن ید مخفی می آید آن قدرت از پروردگار می گیرد و آن قدرت را در زید قرار می دهد؛ آن قدرت را در عمرو قرار می دهد؛ آن قدرت را در پشه قرار می دهد؛ آن قدرت را در زنبور قرار می دهد؛ آن قدرت را در باروت قرار می دهد؛ آن قدرت را در بمب هسته ای و اتمی قرار می دهد؛ آن قدرت را در نیروی محرکه قرار می دهد؛ آن قدرت را در فلک قرار می دهد؛ آن قدرت را در اجرام سماوی...؛ آن قدرت را در ملائکه مقرب...؛ در همه ما سوی الله آن قدرت را بر اساس ظرفیت خودش، چکار می کند؟ قرار می دهد؛ یک ذره کم و زیاد هم نیست. آن کیست؟ امام علیه السلام است. پس حالا فهمیدیم نسخه اصلی اول آنجاست.

نسخه اصلی آنجاست، ما همه فتوکپی هستیم؛ فتوکپی هم تازه نیستیم؛ چون فتوکپی یک وجود مستقلی از آن وجود نسخه اصل است - آدم وقتی که می‌گذارد تو دستگاه آن کاغذ را، وقتی فتوکپی می‌کند آن کاغذ در می‌آید، از توی دستگاه بیرون می‌آید؛ این یک کاغذ است، نسخه اصلی است؛ یک کاغذی هم هست اینجا فتوکپی. ولی صحبت در این است که ما آن فتوکپی هم نیستیم. - حالا اینش دیگر إنشاءالله در یک وقت دیگر.

بناء علیهذا در سیر و سلوک الی الله حضور امام علیه السلام شرط نیست؛ حضور ولی شرط نیست؛ حضور وصی شرط نیست؛ آنچه شرط است چیست؟ این است که دلت را خالص کنی برای خدا، این شرط است؛ تسلیم به رضای الهی باشی، این شرط است؛ فقط همین. آنچه که از ما می‌خواهند این است که، خدایا ما در راه تو حرکت کردیم، دیگر بقیه‌اش را خودت می‌دانی. آن، این است. شاید برای انسان حضور یک ولی مناسب نباشد؛ چه می‌دانیم. شاید برای انسان ارتباط با یک وصی شاید مناسب نباشد؛ ما خبر نداریم. یعنی شما خیال می‌کنید در آن مسائلی که در اختیار ما نیست، در آن مسائل، آیا دخالتی هست در رشد ما؟ این عین ظلم است؛ این که عدالت نیست؛ در اختیار من نیست. بزرگان مگر از روز اول دستشان در دست ولی بوده؟ نه جانم! اینطور نبوده؛ مراحل را طی کردند. هر کسی بر اساس آن مصلحتی که خداوند متعال برای او در نظر می‌گیرد، یک راه و یک روش مخصوص به خود را دارد و راه هر کس با راه دیگری تفاوت دارد؛ آنچه که برای ما مهم است، او این است که به آنچه که ما می‌دانیم به او عمل کنیم؛ این مهم است. یک عده‌ای آمده بودند پیش مرحوم قاضی - از علماء نجف - و از ایشان دستور و اینها می‌خواستند و اینها. یک عبارت خیلی جالب و خیلی قشنگی مرحوم قاضی به آنها دارد. مرحوم قاضی به اینها می‌فرماید

که: آیا شما در آنچه که می‌دانید و برای شما از شرع و عمل به تکالیف روشن است به آن مقدار عمل کردید، که حالا دارید دنبال مجهولات می‌گردید؟ یا نه، به آنها هم عمل نکردید؟ این خیلی عبارت، عبارت عجیبی است. آیا صداقت داریم در اسلام یا نداریم؟ آیا انسان باید صادق باشد یا نباشد؟ آیا ما به همین یک قانون - قانون فطری و حکم فطری - عمل کردیم؟ آیا ما در زندگی دروغ نگفتیم؟ آیا در آنجائی که نفع ما در آنجا به خطر می‌افتد به این قانون عمل کردیم؟ آیا ما به امانت عمل کردیم؟ آیا ما به مردانگی و رادمردی عمل کردیم؟ آیا ما به ایثار عمل کردیم؟ آیا به انفاق عمل کردیم؟ آیا به آنچه که برای ما هست، از تکالیف، از مستحبات، از بیداری شب، از نماز شب، از بیداری بین الطلوعین، آیا به اینها عمل کردیم، که حالا داریم دنبال مجهولات می‌گردیم؟ یک صدم هم عمل نکردیم.

مرحوم والد - رضوان الله علیه و روحی فداه - ایشان می‌فرمودند که: من در نجف، در یک جمعی بودم - جمعی از علماء - صحبت از این بود که این بیداری شب و بین الطلوعین و نماز شب و اینها، اینها آقا مال آدمهای بیکار است؛ ما علماء، شب درس می‌خوانیم، مطالعه می‌کنیم، فردا باید بحث کنیم، با شاگردان باید طرف بشویم، آخر با این شاگردان و با این مطالعه و این حرفها، دیگر مجالی نمی‌ماند انسان بلند شود نماز شب بخواند؛ اینها مال آدمهای بیکار است که در زمان پیغمبر بودند؛ اینها کاری نداشتند، نه روایتی، نه درسی، نه بحثی؛ می‌آمدند صبح پیغمبر را می‌دیدند و بعد می‌رفتند پی کارشان. اول شب هم می‌خوابیدند، به مستحبات هم می‌رسیدند. خب اینها مال اینهاست؛ اما آن کسی که می‌خواهد فردا برود درس بدهد، باید دو ساعت مطالعه‌اش را بکند، سه ساعت مطالعه بکند و این حرفها، این دیگر اصلاً نماز شب نمی‌خواهد. بعد ایشان می‌فرمودند که: یکی

از آن آقایانی که در آنجا بود و اهل ریاضات و بیداری شب بود، رو کرد به آنها، گفت: یک چیزی ازتان سؤال می‌کنم؛ گفت: أَتَشْرَبُونَ الْقَرْشَةَ؟ - به قول عربها - «قلیان شما می‌کشید، یا نه؟» در آنجا رسم بود که قلیان می‌کشیدند و اینها، هر قلیانی نیم ساعت طول می‌کشید، یک ساعت طول می‌کشید، می‌گفتند، می‌خندیدند و صحبت می‌کردند، در ضمن قلیان هم می‌کشیدند. گفتند: بله. گفت: اینقدر نماز شب اهمیت ندارد که نیم ساعت قلیان کشیدن را ترک کنید، به جایش قبل از اذان پاشوید. یعنی قلیان از نماز شب برای شما مهم‌تر است. خدا نیاورد که پرونده آدم را بیاورند و به آدم نشان بدهند، آنوقت آدم می‌فهمد تو هر چیزی که بگوئیم لنگ است؛ تو هر چیزی که بگوئیم مانده است. وقتی انسان بخواهد کلاهدش را قاضی کند و به واقعیت بخواهد برسد، خیلی قضایا تغییر می‌کند، خیلی قضایا تغییر می‌کند. قضاوتها تغییر می‌کند، برداشتها تغییر می‌کند، حکم هایی که انسان راجع به اشخاص می‌دهد تغییر می‌کند. خیلی عجیب، خیلی دقیق. شما می‌بینید در می‌آید طرف، نسبت به یک شخصی یک حکمی می‌دهد، فلان شخص اینجوری است - یک غریبه‌ای -.. اگر ازش سؤال بکنی: آقا شما که با این حرفی که زدی، آبروی این را بردی، اگر این برادر شما هم بود باز این را می‌گفتی؟ نمی‌گفت دیگر. پس چه مانع شد که شما، چه چیزی باعث شد که شما، این حرف را نسبت به برادر ایمانی‌تان بزنید و آبرویش را ببری، اما یک برادری که اهل خیلی از کارها هم هست؛ نه نمازی می‌خواند و نه خیلی از مسائل را رعایت می‌کند مثل این برادر ایمانی، نمی‌گوئی. چیه قضیه؟ فقط یک رحمت ظاهر است. آنوقت خدا می‌آید می‌گوید که: پس یک قوم و خویشی فقط باعث شد شما، آبروی این را نبردی و یک قوم و خویشی باعث شد شما، آبروی برادر مؤمن را ببری؛ چون او قوم و خویش نبود، آبرویش را بردی، با

اینکه شخص ظاهرُ الصَّلاحی بود، شخص مؤمنی بود، حالا یک خطایی کرده است؛ اما این چون قوم و خویش است، چون با او منفعت مشترک داری، چون فردا می‌آید جلوی شما را می‌گیرد، چون یک قضیه‌ای ممکن است باشد، شما این کار را انجام نمی‌دهی. خیلی مسأله دقیق است. آنوقت انسان باید چه کار بکند؟ خیلی رعایت بکند. مرحوم قاضی می‌فرمایند: آیا شما در آنچه که می‌دانید عمل کردید؟ حالا آمدید دنبال سیر و سلوک؟ آمدید دنبال آن چیزهای مجهول؟ آمدید دنبال آن مطالب؟ مطالب قلمبه سلمبه‌ای که مثلاً یک...؟ نه جان من! من به شما تضمین می‌دهم، تضمین می‌دهم - روز قیامت جلوی مرا بگیرید - به آنچه را که تک تک شما می‌دانید، از حقایق، از ارزشها، از واقعیتهای، از احکام، از آنچه که از شرع بیان شده، واقعاً اگر بخواهید عمل بکنید، به آنچه را که می‌دانید، نه آنچه را که نمی‌دانید، آنچه را که نمی‌دانید - به قول مرحوم شیخ انصاری، آمد ازش بپرسد، از شوشتر آمد؛ چند نفری آمدند ازش یک سؤال کردند نجف، آمدند... این مسئله را... . گفت: ندوئم، ندوئم. درست می‌گویم یا نه؟ شوشترها اینطوری می‌گویند یا نه؟ اینطور که برای ما نقل کردند این طور است. این قضیه را مرحوم آقای انصاری - رضوان الله علیه - آقای شیخ جواد انصاری نقل می‌کردند برای دوستان. دوباره یک سؤال دیگر کردند - نمی‌دونم حالا چی بود دیگر بالأخره - گفت: ندوئم. حالا تعمّد داشته؟ یک مسأله شرعی! عمداً می‌خواسته بگوید؟ چی بوده؟ دوباره یک سؤال دیگر کردند، دوباره گفت: ندوئم. یکی در آمد گفتش: پس این عمامه را برای چی گذاشتی سرت؟ گفت: این عمامه را گذاشتم برای آنهایی که دوئم؛ برای آنهایی که ندوئم اگر عمامه‌ام بود که به فلک می‌رسید؛ عمامه‌ام به فلک می‌رسید. حالا به آن مقداری که ما می‌دونم، اطلاع داریم، به آن مقدار، اگر ما عمل کنیم، واقعاً عمل کنیم، شوخی نکنیم، جدی عمل کنیم، قطعاً

۲۰.....مجلس چهارم

بدانید که فتح باب برای همه خواهد شد و همه به آن مقصود خواهند رسید؛
واقعاً عمل کنیم، شوخی نکنیم، خیلی خوب البته نرسیدیم باز، دیگر عذر
می‌خواهیم، ما همه‌اش همینطوریم، فقط وعده می‌دهیم و عمل هم نمی‌کنیم.
انشاءالله بقیه مطالب اگر خدا عنایت کند، برای جلسه آینده.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ